



## درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده مصلحت

تاریخ: ۲ خرداد ۱۴۰۱

موضوع جزئی: معیارهای تشخیص مصلحت - معیار دوم: ترجیح اهم بر مهم -

مصادف با: ۲۱ شوال ۱۴۴۳

ب. ترجیح اهم بر مهم در مرحله استنباط - ج. ترجیح اهم بر مهم در مرحله امتثال -

جلسه: ۷۰

معیار سوم: انطباق با مقتضیات و شرایط

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

بحث در معیارها و ضوابط تشخیص مصلحت بود؛ عرض کردیم یکی از مهم ترین ضوابط و معیارها، ترجیح اهم بر مهم است. این معیار و ضابطه در هر سه عرصه جعل و تشریح و عرصه استنباط و نیز عرصه امتثال احکام شرعی به عنوان یک شاخص مهم مورد توجه است و حتماً نمی تواند هیچ کدام از این سه کار - یعنی جعل، استنباط و امتثال - بدون ملاحظه این عامل و این عنصر صورت بگیرد. در مورد جعل گفتیم که به حکم عقل، خداوند متعال به مقتضای حکمت با این معیار تشریح می کند و این امری روشن و واضح است.

### نمونه های ترجیح اهم بر مهم در مرحله استنباط

در مرحله استنباط هم گفتیم این هم در احکام اولی و هم در احکام ثانوی و هم در حکومتی کاملاً قابل ردیابی و رصد است. در این مرحله ترجیح اهم بر مهم جلوه هایی دارد؛ یک نمونه را در جلسه قبل ذکر کردیم. نمونه های دیگری هم در این رابطه قابل ذکر است که به این نمونه ها هم اشاره می کنیم.

نمونه دوم: یکی از مواردی که محل بحث است، مسأله عزل حاکم است. یعنی امام و ولی امر مسلمین می تواند در برخی موارد فردی را که به عنوان حاکم در یک منطقه ای یا در محلی منصوب کرده عزل کند؛ از جمله جایی که شخصی به عنوان حاکم در جایی گمارده شده، لکن این شخص چندان مقبول نیست. در مقابل، شخص دیگری وجود دارد که کامل تر از او نیست، در عین اینکه شایستگی دارد، اما بیشتر مورد اقبال عمومی قرار گرفته و بیشتر مردم به او توجه دارند. یعنی یک کسی است که مردم خیلی با او میانه ای ندارند و دیگری که مردم با او میانه بهتری دارند، ولو دومی از حیث شرایط کامل تر از اولی نیست و ممکن است حتی اولی کامل تر باشد؛ اما این اقبال عمومی به عنوان یک امری که موجب ترجیح شخص دوم بر اول می شود، ذکر شده است. این در عبارت شهید اول و نیز در کتاب «نضد القواعد الفقهیه» فاضل مقداد آمده است: «يجوز عزل الحاكم فی موارد: الاول اذا ارتاب به الامام فانه يعزله لحصول خشية المفسدة مع بقاءه»، می گوید اگر امام به حاکم شک ببرد، او را از کار برکنار می کند؛ چون باقی ماندن او خوف مفسده در پی دارد. «الثانی إذا وجد من هو اکمل منه تقدیماً للاصلاح علی المصلحة»، اگر شخصی کامل تر از این حاکم پیدا کند، عزل این حاکم جایز است، چون اصلح - یعنی مصلحت مهم تر - مقدم است بر مصلحت. «الثالث مع کراهية الرعية له و انقيادهم الی غیره و إن لم یکن اکمل إذا کان أهلاً لأن نصبه مصلحتهم فکل ما کان الصلاح اتم کان اولی»، سومین مورد آنجایی است که مردم با حاکم میانه ای ندارند و نسبت به دیگری انقیاد بیشتری دارند، از دیگری

۱. نضد القواعد و الفقهیه، ص ۴۹۲.

بیشتر پیروی می‌کنند، از این حاکم فعلی خیلی پیروی ندارند؛ اینجا هم جایز است عزل حاکم، اگرچه شخص دوم کامل‌تر از او نیست. دلیل آن هم این است که نصب حاکم برای مصلحت مردم و رعیت است. پس هرگاه این مصلحت کامل‌تر باشد، سزاوارتر و اولی است. اگر حاکم و والی بیشتر مورد پذیرش مردم باشد، این اولی است. لذا هر جا که مصلحت بیشتر و تام‌تر باشد، این نسبت به دیگری رجحان و اولویت دارد. نظیر این عبارت را در القواعد و الفوائد مرحوم شهید ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

اینجا فتوا به جواز عزل حاکم توسط امام در این موارد براساس چه ضابطه‌ای است؟ اینجا سخن از حکم حاکم نیست، بلکه بحث در فتوا به جواز عزل در این موارد است. چون ما این مورد را به عنوان نمونه برای استنباط ذکر می‌کنیم؛ فقهی در استنباط این حکم - یعنی جواز عزل حاکم - مواردی را ذکر کرده که در این موارد همگی به یک معنا ترجیح الایم علی المهم ملاک قرار گرفته است. می‌گوید اگر امام شک کند به کسی، می‌تواند او را عزل کند چون خوف مفسده دارد مع بقاء؛ یعنی ماندن او ولو شرایط هم دارد، اما خوف مفسده دارد؛ اما کنار رفتن ترجیح دارد چون مهم‌تر است؛ برای اینکه این را دفع کند؛ دفع این مفسده مهم‌تر است از مصلحت مربوط به بقاء او. آنجایی که شخص کامل‌تری را پیدا کند، اینجا فتوا به جواز عزل داده‌اند تقدیماً لاصلاح علی المصلحة؛ باز این هم بر همین مبنا صورت گرفته است. مورد سوم هم همینطور؛ می‌گوید اگر کسی بیشتر از او پیروی می‌کنند، ولو کامل‌تر نیست، اما خود این مصلحت که در واقع رکن نصب حاکم است، مصلحت تام‌تر و کامل‌تر، یا به تعبیر دیگر ترجیح اهم بر مهم است.

**نمونه سوم:** نمونه سوم در مورد صلح و آتش‌بس در زمانی است که بین مسلمین و کفار جنگ صورت می‌گیرد، بحث این است که گاهی بین مسلمین و کفار هدنه، صلح و آتش‌بس برقرار می‌شود. فقها در مورد مدت آتش‌بس اختلاف کرده‌اند؛ عده‌ای نهایتاً این مدت را چهار ماه و برخی آن را یک سال دانسته‌اند. یعنی گروه اول گفته‌اند بیش از چهار ماه جایز نیست؛ گروه دوم گفته‌اند بیش از یک سال جایز نیست. اما گروه سومی هم مقدار آتش‌بس و زمان آتش‌بس را معین نکرده و گفته‌اند زمان و مدت آتش‌بس بر مبنای مصلحت مهم‌تر صورت می‌گیرد و این بر عهده امام است. اینجا الان یک حکم اولی استنباط شده است. شهید ثانی می‌فرماید «و یجوز الهدنة اربعة اشهر و لا یجوز اکثر من سنة علی قول المشهور و هل یجوز اکثر من اربعة اشهر قیل لا»، مرحوم شهید ثانی در مسالک اشاره می‌کند به مدت آتش‌بس بعد از اینکه اصل آتش‌بس را چنانچه به مصلحت مسلمین باشد می‌پذیرد، در مورد مدت آن اشاره می‌کند به اقوال که بعضی‌ها می‌گویند چهار ماه و بیشتر از آن نمی‌شود، اما مشهور بر این عقیده‌اند که بیش از یک سال نمی‌تواند ادامه پیدا کند. اما خود شهید می‌فرماید «و الوجه مراعاة الاصلح»،<sup>۲</sup> یعنی آن قولی که می‌توان آن را پذیرفت و در اینجا موجه به نظر می‌رسد، این است که این باید با مراعات مصلحت مهم‌تر صورت بگیرد. البته این بر عهده امام و ولی‌امر مسلمین است. این هم مبنایش ترجیح الایم علی المهم است که می‌گویند آتش‌بس به عهده امام قرار دارد و فقهای ما بعضاً به آن فتوا داده‌اند، این با ملاحظه ترجیح اهم بر مهم است. در مقابل، آن دو گروه دیگر که فتوا به چهار ماه یا یک سال داده‌اند که بیش از این مدت نباید طول بکشد، اینها به رعایت عنصر مصلحت در چنین مسأله‌ای توجه نکرده‌اند. اینگونه مصلحت مهم‌تر و ترجیح آن نسبت به مصلحت غیر مهم، در استنباط و فتوا اثر می‌گذارد.

۱. القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲. مسالک، ج ۳، ص ۸۴.

به هر حال اگر بخواهیم نمونه ذکر کنیم، اینجا فراوان است. پس نتیجه بحث این شد که در مرحله استنباط حکم شرعی هم ترجیح اهم بر مهم و اینکه مصلحت مهم تر مقدم بر غیر آن است مراعات می شود. این امری است که کاملاً واضح و روشن است. البته اینکه می گوئیم تأثیرگذار است، یعنی این قابلیت را دارد، ولی معنایش این نیست که همه به این عنصر توجه کرده اند. خیلی ها در مقام فتوا و استنباط احکام شرعی اساساً موضوع و مسأله را مجرد از این عنصر می بینند؛ لذا نگاه بسیاری از فقها در این موارد متفاوت است، مخصوصاً در اموری که به نوعی به مسأله نظام اجتماعی و نظام سیاسی برمی گردد.

### ج. ترجیح اهم بر مهم در مرحله امتثال

ترجیح اهم بر مهم در مرحله امتثال و اجرا هم کاملاً مورد توجه است. ما از عرصه دوم عبور می کنیم، برای اینکه می توانیم نمونه های بسیاری برای آن ذکر کنیم. اما در مرحله اجرا هم نمونه هایی را می توان برای آن ذکر کرد. شاید بیشترین جلوه های حضور این ضابطه و معیار، در احکام حکومتی و حیظه اختیارات حاکم باشد؛ چون عمدتاً در این مرحله است که حاکم حکم می کند. ما اجرای احکام اولی داریم، امتثال احکام ثانوی داریم و امتثال احکام حکومتی. در احکام حکومتی شاید اطلاق کلمه استنباط درست نباشد، آنجا بیشتر انشاء حکم است؛ نمی گوئیم حاکم این حکم را استنباط کرد؛ اما گفته می شود حاکم این حکم را انشاء کرد. آنجا صدور حکم و انشاء حکم مورد نظر است؛ دیگر سخن گفتن از استنباط در آنجا درست نیست. البته کلمه استنباط را در مورد احکام اولی بدون تردید می توانیم به کار ببریم، و همچنین در مورد احکام ثانوی هر چند اینکه آیا این یک استنباط ثانوی محسوب می شود یا استنباط طولی یا نه، این مسأله دیگری است. ولی در مورد حکم حکومتی به یک معنا دیگر ما چیزی به نام استنباط نداریم. اگر هم به کار برده شود، این حتماً همراه با مسامحه است؛ چون حکم حکومتی یعنی حکمی که حاکم آن را براساس مصالح انشاء می کند.

به هر حال در همه مواردی که حکم می خواهد امتثال شود، حالا یا حکم اولی یا حکم ثانوی یا حکم حکومتی، باز پای ترجیح اهم بر مهم به میان می آید. یعنی یک حکم اولی ممکن است در مرحله امتثال و اجرا، به همین دلیل متوقف شود و اجرا نشود یا اجرای آن به تأخیر بیفتد.

نمونه اول: مربوط به اجرای حدود شرعیه و مجازات هایی است که اندازه و مقدار آن در شرع بیان شده است. این حکم اولی کاملاً روشن است و بحثی در آن نیست. اما وقتی به مقام اجرا می رسد، اینجا چه بسا یک مصلحت مهم تری به میان می آید و اجرای آن را متوقف می کند. به همین جهت ما این را به عنوان نمونه برای امتثال حکم شرعی ذکر می کنیم. این روایت را قبلاً خوانده ایم و اینجا هم تکرار می کنیم: «عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُ قَالَ: لَا أُقِيمُ عَلَى رَجُلٍ حَدًّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْهَا مَخَافَةَ أَنْ تَحْمِلَهُ الْحَمِيَّةُ فَيَلْحَقَ بِالْعَدُوِّ»<sup>۱</sup>. امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید من بر کسی که در سرزمین دشمن و در محدوده ارضی دشمن زندگی می کند و سزاوار و شایسته حد است، حد جاری نمی کنم، تا زمانی که از آن محدوده و سرزمین خارج شود، از خوف اینکه او به دشمن ملحق گردد. یعنی اجرای حدود و مجازات حدی برای او منجر به این شود که او به دشمن پناه ببرد. لذا می فرماید من اجرای حد را متوقف می کنم. اینجا اگر اجرای حد به عنوان یک حکم شرعی حتمی متوقف می شود و به تأخیر انداخته می شود به خاطر یک مصلحت مهم تر بوده و آن هم جلوگیری از پیوستن آنها به دشمنان است. این هیچ مبنا و پایه ای

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۴، باب ۱۰ از ابواب مقدمات حدود.

جز ترجیح اهم بر مهم ندارد. لذا در مرحله امتثال هم می‌بینیم یک چنین ملاک و ضابطه‌ای حاکم است. البته عرض کردم این ضابطه بیشتر در این مرحله - یعنی مرحله اجرا و امتثال - شاید در حوزه احکام حکومتی خودنمایی و جلوه کند. اما این معنایش آن نیست که در دو عرصه دیگر تأثیر ندارد.

نتیجه این شد که ضابطه و معیار ترجیح اهم بر مهم، ضابطه‌ای است که با آن می‌توانیم مصلحتی که در حکم شرعی مؤثر است را تشخیص دهیم. البته همانطور که در ابتدای بحث اشاره کردم، مسأله ترجیح اهم بر مهم در این سه عرصه در همه اقسام حکم جریان پیدا می‌کند. چون یک وقت ما سخن از عرصه‌های مختلف مربوط به حکم به میان می‌آوریم؛ یعنی عرصه جعل، عرصه استنباط و عرصه امتثال. یک وقت بحث از اقسام حکم است؛ حکم اولی، حکم ثانوی، حاکم حکومتی. در مورد اینها هم مسأله ترجیح اهم بر مهم قطعاً وجود دارد و اگر بخواهیم به تفکیک نمونه‌ها و موارد این سه قسم از احکام را بیان کنیم، طولانی می‌شود.

### **معیار سوم: انطباق با مقتضیات و شرایط**

ضابطه سوم در مورد تشخیص مصلحت، انطباق با مقتضیات و شرایط است. مصالحی که به عنوان مصلحت ثابت شناخته می‌شوند و ما در گذشته اشاره‌ای به آن داشتیم، اینها تغییرناپذیر هستند. ما در مورد آنها بحث و سخنی نداریم؛ اگر مصلحت ثابت و تغییرناپذیر شد، دیگر تغییر زمان، تغییر مکان، تغییر شرایط، باعث تغییر این مصلحت‌ها نمی‌شود. اینکه مثلاً اساس دین یک مصلحتی است که تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند نادیده گرفته شود، اساس دین و کیان اسلام، این مصلحت آنقدر اهمیت دارد که حتی نبی و ولی خدا هم به خاطر حفظ آن، جان خودشان را فدا می‌کنند. اما یک دسته از مصالح که شاید بتوانیم بگوییم دامنه بسیار گسترده‌ای دارد، متغیر هستند و به حسب شرایط زمانی و مکانی و شئون مربوط به این دو یا شئون مربوط به مکلف تغییر می‌کنند. این قسم و این دسته از مصالح، بر اساس مقتضیات و شرایط تغییر می‌کنند. پس در این ضابطه و معیار، مفروض تغییر مصالح است. اصلاً در تغییر مصالح، اهمیت آنها باید ملاحظه شود. مثلاً در شرایطی بین دو مصلحت تراحم پیش می‌آید؛ آنجا برای اینکه اهم ترجیح داده شود، طبیعتاً باید انطباق آن را با مقتضیات و شرایط سنجید.

پس معیار و ضابطه سوم عبارت است از ابتناء مصلحت بر مقتضیات و شرایط؛ حالا این مقتضیات و شرایط ممکن است به عموم مردم متعلق باشد و ممکن است مربوط به یک شخص باشد. آنجایی که مثلاً شخص تقیه‌کننده به خاطر حفظ جان مجبور به اظهار کلمه کفر می‌شود، اینجا از یک جهت مربوط به خود این شخص است. یعنی یک شخص عادی اگر مورد تهدید قرار گیرد که چنانچه اظهار کلمه کفر نکند کشته می‌شود، اظهار کلمه کفر برای او مجاز دانسته شده است؛ چون حفظ جان اهم است از اظهار عقیده آن شخص. اما همین مورد چنانچه در مورد امام و حاکم جامعه تصویر شود؛ مثلاً امام جامعه بخواهد اظهار کلمه کفر کند و نتیجه اظهار کفر توسط او این شود که جمع بسیاری از متدینان از دین خارج شوند و کافر شوند، اینجا معلوم است که اساس دین به خطر می‌افتد و کیان دین در معرض انهدام واقع می‌شود. اینجا دیگر اجازه داده نشده برای حفظ جان آن شخص، چنین کاری صورت بگیرد. این است که توجه به مقتضیات و شرایط در تشخیص مصلحت خیلی مهم است. هم در مرحله استنباط و هم در مرحله امتثال می‌توانیم ردپای این عامل را جستجو کنیم. بله، در مرحله جعل شاید نتوانیم به این معنا توجه به مقتضیات و شرایط را به عنوان یک ضابطه برای مصلحت ذکر کنیم؛ هر چند آنجا به نحو کلی اصل موضوع

تغییر مصالح و لزوم توجه به مقتضیات و شرایط، مورد عنایت است و شارع حتماً این کار را انجام داده است. یعنی اینکه شارع حکم ثانوی را تشریح کرده، این اساساً بر همین مبناست که به مقتضیات و شرایط باید توجه شود. اما در مرحله استنباط و امتثال و اجرای احکام شرعی، این مطلب بیشتر خودش را نشان می‌دهد و معلوم می‌شود که باید حتماً مقتضیات و شرایط را بسنجیم و مصلحت متناسب با شرایط زمانی و مکانی و مقتضیات عصری، رجحان داده شود بر غیر آن. این حتماً مصلحت مهم‌تری است؛ لذا این معیار با ضابطه و معیار دوم هم پیوند پیدا می‌کند.

پس چیزی که اینجا به عنوان یک ضابطه می‌توانیم ذکر کنیم، این است که در مورد مصلحت باید به مقتضیات و شرایط توجه شود.

البته این مقتضیات و شرایط به عوامل مختلفی بستگی دارد؛ اینکه منظور از مقتضیات چیست؛ مقتضیات زمانی و مکانی داریم، مقتضیات حالی داریم. منظور از مقتضیات زمانی آیا این است که مثلاً هر چه در زمان پدید می‌آید ملاحظه آن را کنیم یا منظور این است که مثلاً هر چه عقلاً می‌پسندند در یک زمان، آن را ملاک قرار دهیم؛ یا اینکه منظور از مقتضیات زمانی و مکانی یعنی نیازها و حوائج انسان که در گذر زمان تغییر می‌کند، آنها مورد توجه واقع شود. مشکلات حقیقی که بشر در زمان‌ها و مکان‌های مختلف برای او حادث می‌شود، اینها لحاظ شود. چون دین بالاخره قرار نیست فقط حواله به آخرت بدهد؛ دین متکفل سعادت دنیای مردم هم هست. اگر چنین است، باید بتواند گره‌گشا باشد و بنیست‌ها را باز کند و مشکلات را برطرف کند. مقتضیاتی که توجه به آن لازم است، منظور خواسته اغلب و اکثر مردم نیست؛ مقصود، پسند و رضایت بدون قید و شرط مردم نیست؛ بلکه مقصود این است که متناسب با تحولات زندگی بشر در ابعاد مختلف، و نیازهایی که برای او پیدا می‌شود، مصلحت‌های مهم‌تر ترجیح داده شود بر مصلحت‌های غیرمهم. البته این بحث یک توضیح بیشتر و ادامه‌ای دارد که ان‌شاءالله در جلسه آینده دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»